

می‌رود و فقط آنها بودند که پرواز می‌شدند. واقعاً چند تا از روستاهای ما قبل از انقلاب برق داشتند؟ مگر نمی‌توانستند این کار را بکنند؟ اگر هم بگویند شروع شده بود، خیلی کند بود. گفته می‌شود که ما پنج سال یا ده سال تورم نداشتیم که این‌ها را می‌توان تحلیل کرد. بادم است هویدا در تلویزیون می‌گفت ما آن قدر پول داریم که نمی‌دانیم چه کارش کنیم. یعنی چه نمی‌دانید چه کارش کنید؟ می‌توانستید زیرساخت‌های اساسی و بنیادی درست کنید. روستاها، جاده‌ها، آب، برق، بهداشت، گاز و آموزش را می‌توانستند گسترش دهند که این کار را نکردند و فقط در بعضی از شهرها به‌خصوص در تهران خرج کردند و فکر کردند زندگی مدرن یعنی همین. یا کارهای فرهنگی شده بود که نمی‌توان آن را نفی کرد، اما کم بود و بخشی از این‌ها بسیار روبنایی بود و دست کسانی بود که عملاً خودشان در غارت اموال عمومی شریک شده بودند. برای همین بود که وقتی جنبش چریک‌های چپ راه افتاد، پادان می‌آید که چقدر فضای فرهنگی تغییر کرد. اگر از شاعرانی مثل شاملو که برای فداییان و چریک‌ها شعر می‌گفتند بگذریم، حتی خوانندگان پاپ هم برای چریک‌ها شعر می‌خواندند. فرهاد مهراد که در رأس همه‌شان بود، اما داریوش اقبالی و دیگران و حتی گوگوش برای چریک‌ها آواز خوانده بودند. بنابراین انقلاب گریزناپذیر بود. در هر انقلابی همواره با دو نیرو سروکار داریم: نیروهای ایجابی و سلبی. نیروهای ایجابی آن‌هایی هستند که می‌خواهند انقلاب کنند یعنی توده‌ها و مردم و انقلابیون. نیروهای سلبی هم کسانی هستند که باعث انقلاب می‌شوند. آن قدر شرایط را بد کردند که منجر به انقلاب شد. حکومتی که اسم خود را سلطنتی مشروطه گذاشته بود، کجایش سلطنتی مشروطه بوده؟ با رضاشاه سلطنت مطلقه شد. دوستان سلطنت‌طلب پادان باشد این آدم وقتی شاه شد یا حداقل وقتی نخست‌وزیر شد، هنوز اجاره‌نشین بود، اما وقتی از ایران رفت چه وضعیتی داشت. خدمات زیادی هم کرده که نمی‌توان منکر شد، چون اراده‌ای در کار بود و بزرگانی مثل فروغی و دیگران در آن دستگاه بودند که کمک کردند و حداقل در ده، دوازده سال اول دانشگاه‌ها و فرهنگستان‌ها تأسیس شد. اما وقتی رضاشاه از ایران رفت، دوهزار و چهارصد روستا به اسمش بود. چه خبر است و این چه معنایی دارد؟ یا در بنیاد پهلوی چه خبر بود؟ اموالی که بنیاد مستضعفان مصادره کرده متعلق به چه کسانی بودند؟ همه این‌ها به‌جز اموالی است که از کشور بردند که برای نمونه اردشیر زاهدی می‌گوید اعلی‌حضرت حدود هفده میلیارد دلار از ایران پول برده، دقت کنیم این را اردشیر زاهدی می‌گوید. می‌توان باور کرد که حداقل در سطح بالای ۱۰ میلیارد دلار پول بردند. بعداً متأسفانه فرزند شاه در «صدای امریکا» می‌گوید ما ۶۳ میلیون دلار بردیم. اردشیر زاهدی، داماد شاه که همواره هم به شاه وفادار بود، می‌گوید ۱۷ میلیارد دلار پول برداند و این به‌جز کارخانه و چیزهای دیگری است که به اسمشان بوده. با این شرایط انتظار دارید در این کشور انقلاب نشود! یک نظام توتالیتر به معنای استبدادی مطلق که پادمان است تمام دستگاه‌های تبلیغاتی‌اش مرتب تبلیغ می‌کردند که اوضاع عالی است. حتی چند ماه قبل از انقلاب در روزشگاه آزادی جمعیتی راه انداختند و گفتند هیچ مشکلی نیست و همه چیز سر جایش است. در ۲۳ خرداد ۱۳۵۶ که آقایان سنجابی، بختیار و فروهر نامه‌ای به شاه نوشتند که اعلی‌حضرت دیگر نمی‌شود این‌طور ادامه داد، شاه حتی سطحی از حداقل‌ها را هم نپذیرفت. به‌راستی چند نفر از نمایندگان مجلس نماینده مردم بودند؟ چند نفر از وزرا به‌راستی از مردم برخاسته و منافع مردم را دنبال می‌کردند؟

شریعتی: اصلاً انتخاباتی برگزار نمی‌شد.

اکرمی: انتخابات بود، بنده در اراک شاهد بودم که انتخابات برگزار می‌شود، ولی افراد کاملاً انتخاب‌شده بودند و نهایتاً رقابت بین دو نفر بود. آن وقت انتظار داشتید انقلاب نشود؟ معلوم است که انقلاب می‌شد. اما کم و کیف و نسخه پس‌انقلاب بحث‌های دیگری است که می‌شود به آنها هم پرداخت. بنابراین یکی از علل اینکه اپوزیسیون ما امروز بسیار ناتوان است، به‌خاطر این است که اجازه ندادند این‌ها در کشور باشند و یک‌جور زندگی حداقلی داشته باشند. اما این را هم بگویم که چپ‌ها حداقل در حوزه فرهنگ در سال‌های پس از انقلاب حضور دارند. بخش عظیمی از ترجمه، تالیف، شعر، داستان‌نویسی و فیلم بعد از انقلاب را چپ‌هایی تولید کردند که از حوزه سیاست و قدرت رانده شده‌اند، ولی بالاخره دارند کار می‌کنند. هیچ‌کس این را نمی‌تواند انکار کند. اگر الان چپ‌های کشور را حذف کنیم و دور بریزیم، از حوزه فرهنگ ما چه چیزی می‌ماند؟ چند آهنگساز و نویسنده و فیلم‌ساز داریم که غیر چپ باشند؟ چه کسی در حد دولت‌آبادی و شاملو و دیگران است؟ شاملو ممکن است به حزب توده فحش بدهد ولی شاملو چپ بوده.

کا: بحث سر این نیست که آیا دکتر شریعتی در زندان تحت تأثیر فشار کتاب نوشته یا خواسته به نوعی با آن رژیم همدلی داشته باشد و دو جریان مخالف را بزند که خوشایند دستگاه شاه باشد. بحث مهم‌تر این است که قبل از انقلاب در زندان اوین یا سایر زندان‌ها خیلی از نیروهای مذهبی بودند که حتی با نظام سازش کردند و توجیه می‌کنند که اشکالی نداشته و آن زمان باید سازش می‌کردند تا از زندان بیرون



بیایند. یعنی نیروهای مذهبی‌ای در آن دوره به همین صراحت و روشنی با شاه و ساواک سازش کردند و آزاد شدند. مسئله اصلی این است که چقدر از بحثی که در مورد شریعتی می‌کنند، درست است یا تحریف‌شده است و امروز چه ضرورتی وجود دارد که فقط به یک طرف ماجرا نگاه کنند؟ مثلاً ما در روزنامه «شرق» تلاش می‌کنیم درباره کسی که نمی‌تواند پاسخ ما را بدهد که چپ شود، صحبت نکنیم. آقای دکتر اکرمی از آقای فرخ نگهدار صحبت کردند که پیش‌تر با ایشان در روزنامه «شرق» گفت‌وگو کرده بودیم. اگر آقای نگهدار بخواهند پاسخی بدهند نظرشان را دوباره چپ می‌کنیم. اما چه ضرورتی وجود دارد که در مورد شریعتی صحبت می‌کنند و در مورد جریان‌های دینی دیگر صحبت نمی‌کنند؟ در حالی که جریان‌های دیگری می‌توانند جواب بدهند و شما هم می‌توانید نظرشان را چپ کنید، ولی ملاحظه می‌کنید و این کار را نمی‌کنید. پرسش این است که آیا این کار بنا به ضرورت انجام می‌شود یا یک پروژه است؟

شریعتی: یک پروژه است، به دلیل اینکه می‌خواهند محل نزاع را عوض کنند. یعنی از شریعتی چهره‌ای می‌سازند که به رادیکالیسم دامن زده و چریک‌پرور بوده و غیر از اینکه می‌خواسته خودش را مطرح کند و جنجالی بوده و این‌گونه اتهامات شخصی که به او می‌زنند، می‌گویند که او بیشتر یک سخنران و خطیب بوده که می‌خواسته تهییج کند و از دین ابزاری برای مبارزه سیاسی بسازد. در حالی که خود شریعتی به‌صراحت پروژه‌اش را در نامه‌های خصوصی و عمومی بیان کرده و آن این بوده که علت‌العلل همه بدبختی‌های ما مسائل فرهنگی و استعمار است. یعنی یک نوع ناخودآگاهی تاریخی که به‌خصوص در زمینه دینی، استعمار کهنه و تصلب وجود دارد و این‌ها به‌خصوص در حوزه فقهی و حقوقی و به‌طور کلی در تفکر مذهبی حاکم بوده و ما باید دین را زنگارزدایی کنیم. کاری که پدرش در کانون نشر حقایق اسلامی شروع کرده بود. قبل از آن هم گفتیم که این یک پروژه کلی بوده که از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی با بحث فرماسیون و نوپیرایی دینی وجود داشته و معتقد بودند که باید در کل دستگاه دینی‌مان به قول اقبال لاهوری تجدیدنظر کنیم. این کاری بوده که دکتر شریعتی به‌عنوان کار فرهنگی شروع کرده بود و در این کار فرهنگی، شریعتی روی روحانیت و ارتجاع دست گذاشته است. در مقابل هم حوزه‌های سنتی، شریعتی را تکفیر کردند و کارد به حسینه‌ها ارشاد حمله کرد و آنجا تعطیل شد و شریعتی هم مخفی شد. بنا بر گفته‌های آقای دکتر نصر، او به دربار هشدار می‌داده که اینجا محل تبلیغ مارکسیسم اسلامی شده و خطری وجود دارد و این در خاطرات علم هم هست، ولی ساواک اولش در ابهام بوده که ببیند نتیجه کار فکری شریعتی چه می‌شود. دکتر شریعتی می‌گفت می‌خواهم بعد از زندان جزوه‌ای به نام «هنر بازجویی پس دادن» بنویسم. اخیراً که وزارت اطلاعات برای کارهای فرهنگی که ما داشتیم از ما پرس‌وجو می‌کرد، همین بحث مطرح شد که شریعتی قرار بوده «هنر بازجویی» را بنویسد چه شد، ما گفتیم اگر بگوییم که الان نمی‌توانیم بازجویی پس بدهیم. ولی به هر حال روشش این بوده که کلی‌گویی کند و در تک‌نویسی‌ها بگوید اگر شاه اراده کند می‌تواند اصلاحاتی داشته باشد. آقای روحانی (زیارتی) هم در کتابش خواسته القا کند که ایشان نه تنها با ساواک

همکاری کرده بلکه به ساواک خط می‌داده، چون این‌ها حالت تک‌نویسی هم ندارد. همچنین جزواتی که آقای دکتر اکرمی اشاره کردند، ثابت نشده که در زندان نوشته شده‌اند، چون خارج از زندان به‌صورت دو جزوه با جلد آبی در یک چاپخانه چاپ شده بود. یکی با عنوان «انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب‌زمین» و دیگری «بازگشت به خویش» بود که در چاپخانه‌ها خارج از شکل رسمی چاپ شده بود. ولی ساواک این‌ها را به «گیهان» داد و گفت شما چاپ کنید. دکتر شریعتی هم اعتراضش به این بود که بدون اجازه من چرا چپ می‌کنید. مرحوم حاج سیدجوادی که وکیل بودند، این شکایت را در دادگستری ثبت کردند، ولی از نظر حقوقی پیامدی نداشت و آن زمان پاسخی نمی‌دادند. از دکتر شریعتی در دوره زندان یک «غلط‌کردنامه» می‌خواستند، چنان‌که از ساعدی و براهنی هم خواسته بودند. دکتر براهنی آمده بودند در سلول به دکتر شریعتی گفته بود ما می‌توانیم یک چیزی بگوییم و آزاد شویم و بعد برویم پدر این‌ها را دربار برویم و در جهان افشا کنیم که این کار را کرد. سخنرانی دکتر براهنی در کنگره آمریکا، یکی از زمینه‌سازهای افشای نقض حقوق بشر در زندان‌های زمان شاه بود که بعداً اصلاح حقوق بشر در برنامه‌های جیمی کارتر آمد و این نتیجه فضای تبلیغاتی بود که دکتر براهنی و امثال ایشان ایجاد کردند. از مرحوم ساعدی هم نوشته کوتاهی در روزنامه چاپ کردند. ولی از دکتر شریعتی چیزی نگرفته بودند، به این دلیل که وقتی شاه از الجزایر بعد از بستن قرارداد برگشت، وزیر امور خارجه که هم‌دوره‌ای دکتر شریعتی بود، از ایشان خواست دکتر را آزاد کنند و شاه در فرودگاه مهرآباد دستور آزادی ایشان را داد. بنابراین غیرمترقبه آزاد شد و فشاری که روی ایشان بود که مصاحبه تلویزیونی یا نوشته‌ای از او بگیرند انجام نشد. اما پنج، شش ماه بعد ناگهان این نوشته‌ها به روزنامه داده شد. این در زمانی بود که از غیبت ایشان به دلیل فوت عمومی استفاده کردند که نتواند واکنش سریعی نشان دهد. در واقع می‌خواستند این‌طور وانمود کنند که ایشان هم‌سو با ما و علیه مارکسیسم است و به نفع ناسیونالیسم موضع گرفته. ولی در مجموع تحلیل آقای دکتر اکرمی کاملاً درست است. فضای اختناقی که در زمان شاه بود و الان فراموش شده و نسل جدید اطلاع ندارد، به حدی بود که می‌گفتند در یک تاکسی از هر سه نفر یک نفر ساواکی است. و سانسور به‌قدری زیاد بود که دکتر شریعتی می‌گفت خیلی‌ها دلشان خوش است گوگوش شعری خوانده با این مضمون که ما دو ماهی بودیم که به حبس‌های بزرگ تک می‌زدیم و این شعر سیاسی بوده است. من بادم نمی‌آید آن زمان در هیچ انتخاباتی شرکت کرده باشیم و اصلاً به یاد ندارم انتخاباتی بوده، اگر هم بوده در همان روستاها بوده و نتیجه هم از قبل مشخص بود و کسی شرکت نمی‌کرد. بنابراین دوستان سلطنت‌طلب که امروز می‌گویند انتخابات درست نیست، توجه داشته باشند که آن زمان انتخاباتی در کار نبوده و اگر آن دوره را به‌عنوان دوره طلایی بدانیم و بخواهیم به آن دوره برگردیم، در واقع تجدید تولید استبداد می‌کنیم، چنان‌که بعد از رونمایی و مصاحبه آقای ثابتی در خارج از کشور، روشنفکران و چپ‌ها متهم شدند و یک جو تبلیغاتی علیه به‌اصطلاح پنجاه‌هفتی‌ها و انقلاب‌کرده‌ها به وجود آمد که در نهایت به اقداماتی انجامید که بر سر مزار ساعدی شاهد بودیم و اگر واکنش وسیعی علیه‌اش به وجود نمی‌آمد، به‌صورت یک سنت و رسمی تکرار می‌شد. این نشانگر فضای تبلیغاتی، راست‌روی و وزیر سؤال بردن تمام ارزش‌ها و معیارهای تاریخی است. در این فضا گویا مصدق بوده که در ۲۸ مرداد کودتا کرده و این اسرائیل است که حقوق بشر و حقوق شهروندی را رعایت می‌کند و می‌خواهد در ایران برای ما آزادی بیاورد! همه مسائل و داستان‌ها معکوس و وارونه شده‌اند و از مردم و معتزین و منتقدین طلبکار شده‌اند که چرا علیه موضع موجود در گذشته به با خاستند، به این دلیل که نتایج به‌بارآمده بحران‌های تودرتویی است که امروز با آنها مواجه هستیم. در واکنش به این مسائل یک نوستالژی را پروراندند که اگر نظام گذشته وجود داشت ما الان کره جنوبی بودیم، در حالی که فراموش می‌شود که با اعلام حزب رستاخیز، کره شمالی هم بودیم، یعنی هر دو کره را با هم می‌داشتیم اگر آن نظام ادامه پیدا می‌کرد. در حالی که در واقعیت تاریخی باید دید علل انقلاب چه بود. شاید علل انقلاب خود شاه و اصلاحات ارضی بود که جابه‌جایی جمعیتی به وجود آورد. جامعه‌شناسان و اقتصاددانان باید به‌شکل علمی و عینی تحلیل کنند که چه شد انقلاب شد و چه کار باید بکنیم که باز انقلاب نشود. چنان‌که مدام تاریخ تکرار می‌شود، وضعیت سوریه در روزهای اخیر را می‌بینیم. همین‌طور نتایج بهار عربی را می‌بینیم که می‌تواند از این انقلاب‌ها نتایج منفی به وجود بیاورد. اگر مسئولین درست مدیریت نکنند می‌تواند به مداخله خارجی بینجامد و چه‌بسا شرایط بدتری از زمان صدام و قذافی در لیبی و عراق به وجود بیاید که الان شاهدش هستیم. چندین دولت در لیبی وجود دارد و فقط مخازن نفت و مجاری انرژی آن‌ها هستند و بقیه کشور دچار هرج‌ومرج است. این هم می‌تواند نتیجه انقلابات باشد، اما حقانیت اعتراض به وضعیت موجود را نفی نمی‌کند و نمی‌توان از آغاز، دوران انقلاب و پیشا انقلاب را زیر سؤال ببریم برای اینکه در نظام بعدی چه نتایجی با سیاست‌هایی اتخاذ شده است.